

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)  
سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۱، صص ۲۲۳-۲۳۰

## دوگانه‌گرایی در دیوان حافظ

میرجلال‌الدین کزازی\*

### چکیده

پایگان‌پایه و مایگان‌مایه‌ی اندیشه‌ورزی و جهان‌بینی ایرانی، «دوگانه‌گرایی» است؛ گاه، آشکار و گاه، نهان. من در این جستار بر آنم تا بدین پرسش، پاسخ دهم: چرا دوگانه‌گرایی، بستر اندیشه‌ورزی ایرانی شده است و بازتابی گسترده در دیوان خواجه یافته است؟ اگر بخواهم پاسخی بنیادین و باورشناختی بدین پرسش بدهم، آن پاسخ این است که سرشت و ساختار اندیشه‌ی ایرانی را دو ناساز می‌سازند که ناچارند از همسازی با یکدیگر. ساختار و سرشت اندیشه در ایران، از گونه‌ی حماسی است. این دوگانه‌گرایی، در درازنای تاریخ و فرهنگ ایران، کاربرد داشته است؛ تا آنجاکه به قلمرو زبان نیز، راه یافته است و واژگان را هم در بر گرفته است. واژگان، به دو گونه، بخش می‌شوند: گونه‌ی اهورایی و گونه‌ی اهریمنی. ایرانیان، در گذشته، روا نمی‌داشته‌اند که این دو گونه را با هم درآمیزند. مایه‌ی شگفتی نیست اگر این دوگانگی در سروده‌های حافظ نیز، بازتاب یافته باشد؛ سخنوری که پس از فردوسی، نماینده‌ی ناخودآگاهی تباری ایرانی است.

واژه‌های کلیدی: دوگانه‌گرایی، دیوان حافظ، واژه‌ی اهورایی، واژه‌ی اهریمنی.

---

\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی mjazzazi@yahoo.es

## ۱. مقدمه

می‌توانم بر آن بود که در میان شالوده‌هایی گوناگون که جهان‌بینی و در پی آن، منش ایرانی، بر آن‌ها بنیاد گرفته است، دوگانه‌گرایی، ارج و ارز و کاربردی افزون‌تر دارد و بیش، چگونگی این منش و جهان‌بینی را باز می‌تواند یافت و به نمودی می‌تواند آورد؛ به گونه‌ای که می‌توانیم آن را شالودگان شالوده یا پایگان پایه‌ی این دو دانست و نیز، مایگان‌مایه‌ای که دیگر پایه‌ها و شالوده‌ها، از آن، مایه می‌گیرند و بر آن استوار می‌آیند. هم از این روست که نمود و نشان دوگانگی را نهان یا آشکار، در پدیده‌ها و هنجارها و آیین‌ها و رفتارهای گوناگون و پرشمار ایرانیان می‌توانیم دید و یافت. من در آن میان، تنها، به دو نمونه‌ی برجسته‌تر و پدیدارتر بسنده می‌کنم: نمونه‌ای در آیین و نمونه‌ای در زبان که برترین و بنیادی‌ترین بستر فرهنگ است و به آیین‌های رخشان و بی‌زنگار و همواره در دسترس و دیدار می‌ماند که اندیشه‌ها و باورهای نهانی و نهادین و دیرمان و پایدار مردمان، در درازنای روزگاران، در آن نمودار می‌تواند شد:

در میان آیین‌ها و سامانه‌های باورشناختی ایرانی، آیینی که دوگانه‌گرایی، بیشترین، نمود و کارکرد را در آن یافته است، آیین زروانی است. این کارکرد و نمود در آیین زروانی تا بدان پایه و مایه است که می‌توانیم آن را به‌آسانی، آیین دوگانه‌گرایی نامید. بنیاد این آیین، بر دوگانه‌ای ناساز و پادینه (ضد) نهاده شده است: بر دو بن نیک و بد؛ زروان، خدای زمان بی‌کرانه بر آن سر می‌افتد که پسری داشته باشد و او را هرمزد نام بنهد؛ پس هزارسال، به برخی‌هایی (قربانی‌هایی) بسیار دست می‌یازد تا این پسر به جهان بیاید. پس از چندی، در گمان می‌افتد که آیا برخی‌های او کارساز می‌تواند افتاد یا نه؛ از این روی، دو پسر در زهدان او پدید می‌آیند: یکی هرمزد که نماد نیکویی است؛ به پاس برخی‌های وی؛ دودو دیگر، اهریمن که نماد بدی است؛ به پاس گمانی که به دل راه داده بود. زروان، سرگشته و شگفت‌زده از این رخداد چشم‌نارداشته‌ی نابیوسان (غیرمنتظره)، با خویش پیمان می‌بندد که فرمانروایی بر جهان را به کودکی بسپارد که نخست، به جهان می‌آید و به نزد او بار می‌یابد. اهریمن از اندیشه‌ی زروان آگاه می‌شود

و سینه‌ی او را برمی‌شکافد و بر وی پدیدار می‌آید. زروان از او می‌پرسد: «تو کیستی؟» اهریمن در پاسخ می‌گوید: «منم، پور تو». زروان که از دیدن او، سخت، در شگفت افتاده است، می‌گوید: «چگونه می‌تواند بود که تو پور من باشی؟ پور من رخشان است و خوشبوی؛ لیک، تو بدبویی و تیره». در این زمان، هرمزد، رخشان و خوشبوی، بر زروان آشکار می‌شود و زروان او را فرزند خویش می‌داند و می‌خواند. اهریمن، پیمان پدر را فریاد او می‌آورد. زروان، به‌ناچار، بر آن می‌شود که فرمانروایی بر جهان را در درازای نه‌هزار سال، به اهریمن ارزانی بدارد؛ نیز، برمی‌نهد که پس از این زمان، هرمزد خداوندگار جهان باشد.<sup>۱</sup>

دوگانه‌گرایی در زبان‌های ایرانی نیز، نیک، کارساز افتاده است و پدیدار شده است: در زبان‌های کهن ایرانی، واژه‌ها به دو گونه و گروه جداگانه و پادینه بخش می‌شده‌اند: گروه و گونه‌ی اهورایی و گونه و گروه اهریمنی. ایرانیان روانمی‌داشته‌اند که واژه‌ای از یکی از این دو را در دیگری، به کار بگیرند؛ چنین کاری، نه‌تنها، ناروا شمرده می‌شده است، نشانه‌ای از ناگروایی و بی‌باوری نیز، می‌توانسته است بود. بسیاری از این واژه‌های دوگانه و پادینه، هنگامی که به زبان پارسی دری می‌رسند، از آن‌روی که پایگان باورشناختی‌شان از میان رفته بوده است، به واژه‌هایی هم‌رده و هم‌معنی دیگرگون می‌شوند؛ به واژه‌هایی از گونه‌ی دین و کیش، تن و کالبد، دهان و زفر، سر و کله؛ در این دوگانه‌ها، واژه‌ی نخستین، اهورایی است و تنها برای آفریدگان نیک به کار می‌رفته است و واژه‌ی دوم، اهریمنی است و تنها برای آفریدگان بد و جادوان و دیوان و پتیارگان.<sup>۲</sup>

## ۲. بحث و بررسی

بر پایه‌ی آنچه نوشته آمد، دوگانه‌گرایی در دیوان‌ها و چکامه‌های پارسی نیز، بازتابی گسترده یافته است و سرچشمه و آبشخوری شده است شکوفان و زایا و مایه‌ور، بسترهای پندار سخنوران، به‌ویژه حافظ را. در کمتر چکامه‌ای از خواجه‌ی رازآشنای شیراز، نمود و نشانی از دوگانه‌گرایی را نمی‌توانیم یافت؛ کاربرد آن در دیوان ترجمان

جهان نهان، تا بدان پایه است که می‌توانیم بر آن بود که دوگانه‌گرایی، سامانه‌ای بنیادین و نهادین گردیده است، ساختار پندارشناختی را، در غزل‌های حافظ. او، نیک، خوش می‌دارد که در بسیاری از بیت‌ها، دو قلمرو یا زمینه را که با هم ناساز و پادینه‌اند، چونان بستری دامان‌گستر و خاستگاهی دلخواه، در پندارپروری، روبروی یکدیگر بنهد و داد زبان‌آوری و شگفتی‌آفرینی بدهد. من در پی، چند بیت از ده‌ها بیت دوگانه‌گرایانه را در دیوان خواجه‌ی خرم‌خوبان خجسته‌روی، نمونه‌وار، فرایش می‌نهم و برمی‌رسم:

- دیر مغان و صومعه:

زاهد! ایمن مشو از بازی غیرت زنه‌ار!      که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

دلَم ز صومعه بگرفت و خرّقه‌ی سالوس      کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟  
(همان: ۹۷)

صوفی صومعه‌ی عالم قدسم لیکن      حالیا دیر مغان است حوالت گاهم  
(همان: ۲۹۰)

نوای چنگ، بدان‌سان زند صلاح صبوح      که پیر صومعه راه در مغان گیرد  
(همان: ۹۰)

- دیر مغان و خانقاه:

ای گدای خانقه! برجّه که در دیر مغان      می‌دهند آبی که دل‌ها را توانگر می‌کنند  
(همان: ۲۱۰)

در خانقه ننگجد اسرار عشقبازی      جام می‌مغانه، هم با مغان توان زد  
(همان: ۱۷۸)

- میخانه و خانقاه:

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ      مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد!  
(همان: ۱۸۹)

در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود گرت باور بود ورنه، سخن این بود و ما گفتیم  
(همان: ۲۹۵)

- میخانه یا خرابات و صومعه:

دلوق ریاب به آب خرابات برکشیم نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم  
(همان: ۲۹۸)

تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست  
(همان: ۲۴۵)

چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود سر ز حسرت به در می‌کده‌ها برکردم  
(همان: ۲۰۶)

کز دلوق پوش صومعه بوی ریاشنید خوش می‌کنم به باده‌ی مشکین مشام جان  
(همان: ۲۲۳)

- میخانه یا خرابات و مزگت:

اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم  
(همان: ۱۵۱)

آنچه در مسجدم امروز کم است، آنجا بود یاد باد آنکه خرابات‌نشین بودم و مست  
(همان: ۲۰۳)

مجلس وعظ درازاست و زمان خواهد شد گرز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر  
(همان: ۱۸۳)

چیست یاران طریقت، بعد از این، تدبیر ما دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما  
(همان: ۱۰۱)

- می‌کده و صومعه:

مرو به صومعه کانجا گناهکارانند بیا به می‌کده و چهره ارغوانی کن  
(همان: ۱۹۹)

- میخانه و مدرسه:

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم  
(همان: ۲۹۴)

- میخانه و خانقاه و مدرسه:

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز فتاد در سر حافظ، هوای میخانه  
(همان: ۳۲۸)

گاه، دوگانه‌گرایی، در بیش از تنها جفتی ناساز و پادینه در بیت‌های حافظ، بستر و  
خاستگاه پندارهای او گردیده است؛ نمونه را در این بیت که دو جفت ناساز، روبروی  
یکدیگر جای گرفته‌اند:

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید محراب و کمانچه ز دو ابروی تو سازم  
(همان: ۲۷۴)

یا در بیت دیگر:

ما و می و زاهدان و تقوی تا یار سر کدام دارد  
(همان: ۱۵۵)

نیز، در این بیت‌های شکرین و شگرف که در آن‌ها، دوگانه‌گرایی به فرازنایی شگفتی‌زای  
رسیده است:

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع من و میخانه و زنار و ره دیر و کشت  
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۰۰۵)

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۸۰)

در این بیت‌ها که چونان نمونه‌هایی از دوگانه‌گرایی ایرانی و بازتاب آن در دیوان  
آن خواجه‌ی روشن‌رایان گلشن‌خوی یاد کرده آمد، بن‌مایه‌هایی پندارینه و باورشناختی  
چون: دیرمغان و میخانه و می و مست و کمانچه و نیاز و زنار که در زبان نهفته و  
نمونه‌ی (اشاری) نهان‌گرایان و رازآشنایان، نمادگونه می‌توانیمشان نامید، در برابر

بن‌مایه‌هایی پادینه و ناساز چون: صومعه و خانقاه و مزگت و مدرسه و مهره‌ی نیایش و مهرباب و نمازگاه و زاهد و عجب جای گرفته‌اند که می‌توانیمشان پادنمادگونه نامید. هرکدام از این نمادگونه‌ها و پادنمادگونه‌ها، به سامانه‌ای پندارشناختی و در پی آن، به سامانه‌ای باورشناختی بازمی‌گردد که خواجه، فسون‌بار و فریفتار، به‌شیوه‌ای شاهوار، از آن، با خواننده یا شنونده‌ی زیباپرست و سخن‌سنج و دل‌بیدار سخن می‌گوید تا درهای شگفتی را بر روی او بگشاید و او را با جادوی هنر خویش، در دامی دلپذیر و نغز درافکند و بی‌فساید (افسون کند).

#### یادداشت‌ها

۱. دوگانه‌گرایی ایرانی، در «گاهان»، یکی از پنج بخش اوستای برجای‌مانده، در میان اورمزد و اهریمن نیست؛ در گاهان، اهورامزدا خدایی است یگانه؛ در میان اهریمن است: در اوستایی «انگرمئینوی» که به معنی «اندیشه و منش خشم‌آگین و زیان‌بار و آسیب‌رسان» است، از سوی و از دیگرسوی، «سپندمیند» در اوستایی، «سپنتامئینوی» که به معنی «اندیشه و منش سپند و پاک و پیراسته از تیرگی و تباهی» است؛ به‌سخنی دیگر، دوگانگی و پادینگی و ستیز و آویز و کشاکش و کوشاکوش، در میان دو بن‌نیک و بد در پهنه‌ی جهان هستی نیست؛ در نهاد و نهان آدمی است و او آزاد است که به خواست خویش، به یکی از این دو ناساز پادینه، بگراید و در شمار نیکان و پاکان و اهوراییان درآید یا در شمار بدان و پلشتان و اهریمنیان.

۲. هنوز، در زبان پارسی، این دوگانگی زبانی، در پاره‌ای از واژه‌ها، به‌گونه‌ای، بر جای مانده است و واژه‌ی «اهریمنی» در معنای «نکوهیده و ناپسند» به کار برده می‌شود و سویمندی اهریمنی در آن به‌شیوه‌ای باورشناختی، به‌شیوه‌ای یکسره زبان‌شناختی، پدیدار است و واژه‌ی اهریمنی، تنها، زمانی به کار برده می‌شود که بخواهند کسی را بیازارند و خوار بدارند. نمونه‌ای، نیک، آشنا از این کاربرد را در آمیغ «سر و کله» می‌توانیم دید؛ در این آمیغ، واژه‌ی اهریمنی کله، تنها، برای جانوران و دام‌ها به کار می‌رود؛ نمونه را، در نام خوراکی که آن را «کله‌پاچه» می‌نامیم؛ اگر آن را برای کسی در کار بیاورند، خواستشان خوارداشت آن کس خواهد بود. کله، در بن، در معنی «سر لاشه» یا «کاسه‌ی سر» به کار می‌رفته است. در این چارانه که بازخوانده به خیام است، این واژه، در معنای کهن‌تر و نژاده به کار گرفته شده است:

۲۳۰ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

مرغی دیدم، نشسته بر باره‌ی توس در پیش نهاده کله‌ی کیکاووس

با کله همی گفت که: افسوس، افسوس! کو بانگ جرس‌ها و کجا ناله‌ی کوس

(خیام، بی تا: ۴۸)

از دوست و همکار گرامی دانشورم، دکتر اورنگ ایزدی، سپاسگزارم که آمیغ «سر و کله» را فریاد من آورد.

### منابع

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان. تصحیح علامه قزوینی و دکتر قزوینی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، تهران: اساطیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). دیوان. تصحیح پرویز خانلری، ملحقات، تهران:

خوارزمی.

خیام. (بی تا). رباعیات خیام. ویرایش میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.